رفقا سلام!

جدی جدی مدرسه باز شد و ما هم جدی جدی جشن ترتیب دادیم و شما هم قراره جدی تر مراقب خودتون باشین. یکی از ویژگی های نوجوونی، تصور آسیب‌ناپذیریه. شده بعضی‌وقتا بگین «برای من که اتفاقی نمی‌افته» یا «لازم نیس نگران من باشی، چیزیم نمیشه»؟ این جمله‌ها معمولا از تصور آسیب‌ناپذیری میان. خب که چی؟ بریم به جنگ ویژگی‌ها و اقتضائات سن‌وسال‌مون؟ معلومه که نه! اما شناخت این ویژگی‌ها کمک می کنه این روزها کمتر درمعرض خطر باشیم. پس به‌امید سلامتی و دوری از خطر، میریم که داشته‌باشیم جشن شروع مدرسه رو!

سالم‌باشک

مبارزه با کرونا در مدرسه

مهسا کسنوی | روزنامه نگار

امسال در مدرسه ممکن است یک مهمان ناخوانده روی نیمکت‌ها، توی آب‌خوری یا شاید هم در بدن دوست صمیمی‌مان منتظر ما باشد. همان مهمانی که تقریبا هفت ماهی می‌شود ما را از روال زندگی عادی بازداشته است اما قرار نیست بترسیم، جا بزنیم یا دور درس و مدرسه را خط بکشیم فقط کافی است با رعایت کردن نکات بهداشتی از ورودش به بدن‌مان جلوگیری کنیم. اولین و مهم‌ترین نکته همانی است که بارها شنیده‌ایم و در مدرسه باید بیشتر از همه جدی بگیریمش؛ یکدیگر را بغل نکنیم، با هم دست ندهیم و هیچ جور تماس فیزیکی دیگری هم نداشته باشیم. اگرچه دل‌مان برای دوستان‌مان تنگ شده ولی دقیقا به دلیل همین علاقه برای سلامتی همدیگر ارزش قائل هستیم و برای شکست زنجیره کرونا فاصله اجتماعی را حفظ می کنیم. دومین نکته ماسک زدن است. خب در این مدت هم ماسک می‌زدیم ولی حالا شرایط فرق کرده و باید مدت بیشتری روی صورت‌مان تحملش کنیم. پیشنهادم این است ماسک را به‌عنوان جزئی از پوشش مدرسه بپذیریم؛ شبیه قانون لباس فرم تا راحت‌تر با آن کنار بیاییم. اگر در کلاس‌ها ماده ضدعفونی کننده نیست، حتما اسپری و محلول الکلی خودمان را همراه ببریم. بهتر است تا حد امکان از سرویس بهداشتی و آب‌خوری استفاده نکنیم. قمقمه آب داشته باشیم و صبح قبل از بیرون رفتن بدون عجله، از سرویس بهداشتی منزل استفاده کنیم.

خودت بساز

رویای باغ شیشه‌ای

مهسا فارسی | روزنامه نگار

شما را نمی‌دانم ولی ما که جوان‌تر بودیم، همیشه رویای غافل‌گیر کردن دوست‌های‌مان را داشتیم و در حال برنامه‌ریزی برای دیدن چهره ذوق‌زده یکدیگر، بعد از دادن هدیه به هم بودیم؛ به‌ویژه با شروع مدارس و پس از مدت‌ها دوری! در «خودت بساز» این هفته می‌خواهم به شما یادبدهم با ایده‌ای جذاب و هیجان‌انگیز، به‌سادگی هدیه‌ای زیبا برای دوست‌تان بسازید و غافل‌گیرش کنید. چیزهایی که لازم دارید شامل چهار بخش است که حتما در هر خانه‌ای پیدا می‌شود. مهم‌ترینش لامپ مخصوص است. جالب است بدانید این لامپ‌ها ماهیتی تزیینی دارند، از جنس پلاستیک هستند و دقیقا برای کاربردهای جینگیلی، طراحی و به فروش می‌رسند. آن‌ها را می‌توانید در بازارهای گل و فروشگاه‌های تزیینات پیدا کنید. اگر گیر نیاوردید، از لامپ معمولی هم می‌توانید استفاده کنید ولی کارتان سخت می‌شود. خب حالا داخل لامپ را کمی سنگ‌ریزه بریزید و روی آن‌ها ساکولنت مینیاتوری قرار بدهید. دور سرپیچ لامپ یک تکه نخ بپیچانید و گره بزنید تا بشود این مجموعه را از جایی آویزان کرد. همین. این هم از رویای باغ کوچک شیشه‌ای که قرار است بشود مهمانِ خانه رفیقِ شفیقِ شما!

کلاس زبان

خارجی‌بازی سرکلاس

فاطمه قاسمی | مترجم

این هفته می‌خواهم چند تا اصطلاح کاربردی یادتان بدهم که سر کلاس انگلیسی یا حتی سرِ کلاس‌های دیگری که معلم رفیق و باحال دارند، چشم‌ها را به خودتان خیره کنید و از در و دیوار «WOW» ببارد روی سرتان.

مثال: It's on the tip of my tongue.

ترجمه: نوک زبانم است. (برای وقت‌هایی که جواب، یادتان نمی‌آید و می‌خواهید وقت بخرید)

مثال: Will you excuse me for a few minutes?

ترجمه: میشه چند دقیقه برم بیرون؟ (این همان «خانم / آقا اجازه بریم دست‌شویی» خودمان است ولی شیک‌تر!)

مثال: I'm awfully sorry but I haven't done my homework.

ترجمه: خیلی متأسفم، تکلیفم را انجام نداده‌ام. (قدرت تأثیرگذاری این جمله در همان «awfully sorry» است که دل سنگ را آب می کند)

مثال: Are you satisfied with my progress?

ترجمه: از پیشرفت من راضی هستید؟ (این هم برای خودشیرین‌ها که از این کلاس زبان دست خالی نروند)

بگونگو

باز آمد بوی ماه شهریور

زهرا فرنیا | طنزپرداز

یه بویی میاد، نه؟ نمی‌دونم بوش شبیه چیه! چی؟ ماه مدرسه؟ نه بابا اون که بوش مثل باقالی پخته است. بعدم اون بوی ماه مهره. ماه مدرسه. الان شهریوریم. جانم؟ چی؟ از اون پشت اشاره می کنن امسال مدرسه‌ها توی شهریور باز شده. جدی؟ تکلیف آهنگش چی میشه پس؟ باز آمد بوی ماه شهریور؟ نه اصلا قشنگ نیست این جوری. جدا از این که معلوم نیست تیر و مرداد‌مون این وسط کجا رفت، تا اومدیم به خودمون بجنبیم شهریور شد و مدرسه‌ها رو هم پیش‌پیش باز کردن ولی اشکال نداره. بذارین یه پنکه بزنم بو بره، براتون یه خاطره از دوران دانش‌آموزیم تعریف کنم. اول اینو بگم که عمرا دلم برای مدرسه تنگ بشه. بعضی شبا کابوس می‌بینم باید دوباره از اول برم مدرسه، تا یه هفته توی بیداری هم عصبانی‌ام. اصلا اسم مدرسه که میاد خزون می‌شم همه برگام می‌ریزه. نه که از مدرسه بترسما! چندشم می‌شه. تقصیر خودمم نیست. خاطره بد دارم. روز اول مدرسه که همه مادر و پدرا بچه‌هاشونو می‌بردن و تا توی دهن معلم همراهی‌شون می کردن، بابای من صبح که می‌رفت اداره منو گذاشت سر یه خیابونی گفت: «بابا جان این خیابونو برو پایین، دست چپ می‌افتی توی اتوبان. از اون جا چهارتا چهارراه بعد مدرسته.» و گاز شو گرفت که بره و کارمند نمونه جهان بشه. منم چون تعریف از خود نباشه و بزنید به تخته برام، بچه باهوشی بودم تونستم مدرسه رو پیدا کنم اما این بدترین بخشش نبود. ظهر شد و زنگ مدرسه خورد. همه بچه‌ها شاد و خندان دست در دست والدین‌شون راهی منزل شدن جز من. عصر شد، غروب شد، دیگه داشت شب می‌شد و هنوز کسی مسئولیت منو برعهده نمی گرفت. حدود ساعت ۷ عصر مادر به پدر گفتن: «به‌نظرت یه چیزی کم نیست؟» بابا هم که همین‌طور خیار گوشه لپش بود، گفت: «چرا اتفاقا. نمک! خانم اون نمکدون رو بده.» و بعد از تموم کردن کل ظرف میوه بالاخره یادشون افتاد دنبال من نیومدن! اینه که من از روز اول نتونستم ارتباط عاطفی با مدرسه برقرار کنم. چندبار هم رفتم دنبال پدر و مادر واقعیم بگردم اما چون خیلی شبیه همین پدر و مادری‌ام که با هاشون زندگی می کنم، خیلی جدیم نگرفتن. باز هم به نوبه خودم آغاز سال تحصیلی رو به تمام شما دانش‌آموزان گرامی و سخت‌کوش (نخندید) تبریک و تسلیت می گم و الان که دقت می کنم می‌بینم همون بوی باقالی پخته است که داره میاد!

شوخی

وقتی می‌خوام برم مدرسه

اثر: Dave Caranlond